

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق عمومی

۱۴۰۱.۰۸.۱۷

جلسه اول

شرح دعای ۸ صحیفه سجادیه

الحمد لله رب العالمين والعاقبة لأهل التقوى واليقين الصلاة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين
حبيب اله العالمين ابالقاسم محمد.

واقعش به بنده یک پیشنهادی شد که صحبت کنم. فکر کردم چه صحبت کنم. اصولاً من به صحیفه امام سجاد ع-، دوست دارم این صحیفه را، بعضی جاها، دعاهايش را هم نوشته ام. چون خداوند متعال دستور عمل ائمه معصومين ع- بطور کلی بوسیله جبرئیل فرستاد و وظیفه شان معین بود که هر کدام چه کنند. وظیفه امام سجاد ع- طبق مصلحت زمان، دعا بود، اما دعا صورتش دعا بود، نه دعا همه است. بهترین جملات دعا است. اما در این دعا و صحیفه بسیار مطالب عرفانی، معنوی، هر چه بخواید در این دعاها هست و واقعا اگر انسان انس با این کلمات معصومين ع- داشته باشد، روایاتشان، صحیفه هایی که برای این معصومين ع- است، همه اش مشحون از توجه بندگان خداست به حضرت حق. و تحصیل کمالات انسانی در ظرف زندگی عالم ماده و این عالم سراب. من جمله از دعاهاي حضرت دعای هشتم صحیفه مبارکه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِسْتِعَاذَةِ مِنَ الْمَكَارِهِ وَ سَيِّئِ الْأَخْلَاقِ وَ مَذَامِّ الْأُفْعَالِ.

-چون فرمودند بحث های اخلاقی باشد، لذا این دعا را انتخاب کردم، حالا یک توفیقی بود درباره همین دعا صحبت شود-

بود از دعای امام ع- درباره استعاذه، استعاذه، استعذت بالله استعاذه، و عذت به عودا او تحصنت او التجات، انسان پناه به خدا ببرد و حسّ خودش را خدا قرار بدهد. پناهگاه خداست. انسان است که می تواند در

این دنیا خود را در پناه الهی قرار دهد و از تمام مشکلات این عالم، که این عالم **دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ** انسان اگر در پناه الهی قرار بگیرد از تمام آفات و بلیات سالم بیرون خواهد آمد. حالا عرض می کنم.

خدا خود پناهگاه است. بهترین پناه الهی، حضرت حق است. ائمه معصومین -ع- و اولیاء الهی هم پناهگاه انسان هستند و عباد خداوند متعال هم که در دعاهای وارده، بالاخص در زیارت جامعه وارد شده است. حالا در این جهت باید یک مقداری مطالب بیشتر گفته شود. از آیات قرآن و روایات اهل بیت -ع- استفاده می شود که در این عالم خداوند جن و شیاطین را آفریده و خلق کرده است و از مخلوقات الهی هستند. شیطان را چرا شیطان می گوئیم؟ دو قول در شیطان است. یک قول مأخوذ از بُعد است. **كُلُّ مُتَمَرِّدٍ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالذَّوَابِّ**. -مِنَ الْإِنْسَانِ، مِنَ الْجِنِّ، مِنَ الْحَيَوَانِ- این شیطان می گویند. متمرد است. مثل اسبی که سواری نمی دهد. شیطان همینطور، جن همینطور. انسان گاهی خودش شیطان است. متمرد انسان هایی که امر الهی را قبول نمی کنند. اطاعت ندارند. این را شیطان گفته می شود. بُعدش از صلاح و از رشاد، به این شیطان گفته می شود. شیطان معرفت به او لازم نیست که چه بوده و چگونه است و خصوصیاتش چیست. آنچه لازم است و مأمویم ما، باید ببینیم اعمال شیطان چه اعمالیست. خواست های شیطان چه خواست هایی است. از آنچه ک او می خواهد اجتناب کنیم.. از اعمال شیطانی او اجتناب کنیم. ما به این مأموریم. و انسان بداند که شیطان از اول اعلام دشمنی با آدم و بنی آدم را داشته و تا قیامت هم دستش باز باشد دارد.

قال النبی -ص-: **إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ**. چطور دم در بدن انسان جریان دارد، شیطان هم تسلطش بر انسان مثل مجرای دم است. بر انسان این چنین تسلط دارد. البته نه هر انسانی. عباد مخلصین و مخلصین جدا از این که گول شیطان را بخورند. آنهایی که صفات شیطانی دارند، آن هایی که هدفشان شیطانست. مربی و معلمشان شیطان خواهد شد.

پیغمبر اکرم -ص- فرمود: **أَلَا، فَضَيِّقُوا مَجَارِيَهُ بِالْجُوعِ**. آگاه باشید. ضیق کنید مجاری شیطان را که در عروق انسان جریان دارد با جوع -گرسنگی-. یعنی هر چه انسان خودش را قویتر کند و غذایش بیشتر شود و قوه و قدرتش بیشتر شود تسلط شیطان بر او بیشتر است. هر چه انسان ضعیف تر باشد زورش به انسان نمی رسد.

برعکس آن چیزی است که بیرون در بین مردم است. غذای شیطان، آن خواست های اوست اگر انسان خواست های او را کنار بزند او ضعیف خواهد شد. **فَضِيقُوا مَجَارِيَهُ بِالْجُوعِ**. خود گرسنگی یک مقدار کم خوردن دنبال لذت نرفتن ، مجاری شیطان را ضیق می کند.

در جمله ای دیگری از پیغمبر اکرم-ص-، فرمود: **لولا ان الشياطين يحومون حول قلوب بني آدم نظروا الى ملكوت السموات والارض.**

لولا ان الشياطين يحومون حول قلوب بني آدم نظروا الى ملكوت السموات والارض. اگر شیاطین نبودند که احاطه کنند یا می کنند دل ها و قلوب بنی آدم را . اگر شیاطین نبودند **نظروا الى ملكوت السموات والارض.** بنی آدم قدرت داشت که به ملکوت عالم وجود و حقیقت عالم هستی نظر کند. اما این شیطان است که سدّ راه برای انسان می کند و انسان را از سیر الی الله و رسیدن به کمالات انسانی باز می دارد. لذا شیطان مطرود خداوند متعال است. خداوند فرمود: **فاخرج منها فَإِنَّكَ رَجِيمٌ**. -۳۴/حجر- از بهشت برو بیرون. تو رجیمی. رجیم یعنی ملعون، مورد لعنت الهی هستی. مطرودید. طردشدید از درگاه الهی. حالا رجیم را از سنگ، رجم، شنیدید سنگسار کردن ، یا بعضی از مردم یا بعضی از انبیاء، حضرت نوح -ع- دارد ظاهراً گفتند **قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ**-۱۱۶/شعراء- اگر دست از این دعوت برداری ما تو را سنگسار می کنیم. حالا شیطان هم اینجا سنگسار شده. خداوند دستور داده به ملائکه که ملائکه شیطان را از ورود به آسمان منعش کنند. **بِشَّهْبٍ** آنها مأمور شدند که او را رمی کنند. بهرحال شیاطین ذریّه دارد ، خودش تنها نیست. ذریّه ای دارد و اعوانی دارد. یک شیطان هم نیست. قرآن مجید شیاطین داریم که جمع بسته است . **الكل انسانٍ شیاطین.** هر انسانی شیاطینی دارد. واقعا هم انسان خیلی در مقابل شیاطین ضعیف است. انسان باید خیلی تقویت کند تا بتواند در مقابل این شیاطین خواست های آن ها را انسان زیر پا بگذارد. هدف های شیطانی را لگدمال کند. شیطان یکی ،دوتا نیست . یک روز پیغمبر اکرم -ص- دید که شیطان نزد ایشان حاضر شد. پیغمبر اکرم-ص- فرمود: ای ملعون برای چه آمدی اینجا؟ گفت :آمدم برای این که اگر شما فرمایشی دارید .حالا سؤالهایی دارد که من جمله آن سؤالات این که پیغمبر اکرم -ص- فرمود : چرا امت مرا

از آمدن به مسجد و جماعت در مسجد منع می کنی؟ گفت: یا رسول الله -ص- وقتی این امتت به مسجد می آیند همین که شروع می کنند بیایند به مسجد ، آن چنان تَبی مرا می گیرد، داغ می شوم تا این ها در مسجد هستند این تَب مرا اذیت می کند. تا از مسجد بیرون بیایند. شیطان می خواهد انسان را از حقیقت ، از خدا باز دارد. انسانی که طالب کمال است باید چه کند در این دنیای این چنینی؟

در مباحث عقلیه گفته شده است که تمام این عالم هستی در سیر بسوی کمال هستند. تمام موجودات. در کتب علمی و فلسفی ذکر شده است. همه در مسیر کمال هستند. انسان یک خصوصیتی دارد. حالات گوناگونی دارد به یک حالت توقف نمی کند. در این موجودات ، انسان است که هر آنی یک حالی و یک رنگی پیدا می کند. دو حال در انسان است و یکی عشق و یکی شوق است. انسان به آنچه که دارد عشق می ورزد. به آنچه که ندارد شوق دارد. مثلاً فرض بفرمایید یک عالمی، طلبه ایست یک مقدار درس می دهد ، به آن مقدار که درس می دهد عشق می ورزد. به آن دارایی خودش عشق می ورزد. اما آن مقداری که ندارد شوق و اشتیاق به آن دارد. حالا این مطلوب انسان، محبوب انسان هر چه که باشد، چه دنیا باشد، چه آخرت. اگر جنبه های معنوی - الهی بود، علم و معارف الهی بود. هر چه که دارد خودش را آگاه . عالم به بعضی مطالب معنوی ، الهی ، دینی می بیند، نسبت به آنها در دارایی خود عشق می ورزد. آنهایی را که ندارد ، دنبالش می گردد. شوق آن ها را دارد. علاقه به آنها دارد. لذا می بینید که وقتی یک عالم هر چه علمش جلو می رود ، شوقِ عشقش به علم بیشتر می شود. اگر در جهات معنوی باشد. قرب به خدا باشد. اهل دعا و توجّه و توسل و ذکر و معنویت و تعبد باشد، هر چه در این امر جلوتر می رود ، می بیند سیر نمی شود. -به قول معروف سیرمونی ندارد- عشق و محبت و شوقش بیشتر خواهد شد. در امر دنیا هم همینطور است. حدّ یقف ندارد. اول آدم مال را نمی شناسد. ارزش پول را نمی داند. کم کم که ارزش پول و مال را فهمید هر چقدر لذت این برایش درک شد مدام شوقش به بالاتر بیشتر خواهد شد و به یک حد توقف نمی کند. و این عالم دنیا هم محدود است. یعنی این چنین نیست که انسان هر چه بخواهد بتواند در این عالم بدست بیاورد. کمالات انسانی هم نامحدودند. چه آنهایی که در مسیر معنویت قدم بر می دارند، در عبادت و قرب به خدا و سیر و سلوک معنوی و تعبد و

بندگی، قدم برمی دارند. هر چه جلو بروند، هر مقداری که به کمال برسند، دیگر بالاتر از امام و پیغمبر که نمی شوند. به آن حد هم نمی رسند و شاگردها هم نمی شوند. معذک باز کمبود احساس می کند.

مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.

رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا. پیغمبر اکرم-ص- است. چرا؟ چون کمالات معنوی، تمام معلومات انبیاء و اولیاء همه محدود است. با همه علمی که دارند، بالاخص پیغمبر اکرم-ص- و ائمه معصومین-ص- عالم در حضور آن هاست. معذک علم، در این حد نیست. محدود به این نیست. خدا اسماء الحسنی و چیزهایی دارد که بشر توان درک آنها را ندارد. عالم محدود نیست. معارف و کمالات محدود نیست. چه در امور مادی، چه در امور معنوی. در امور مادی هم همین طور است. هر چه انسان داشته باشد باز هم می گوید کم است و دنبال بالاتر می گردد. خوب باید چه کرد؟

لذا این انسان در این عالم همواره در مشقت است. همواره در آلم و رنج است. یعنی آنچه نارد، الان شما طلبه ها و اهل علم الان در رنج هستید نسبت به آنچه ندارید. همه اش باید مباحثه کنید و مطالعه کنید و بیخوابی بکشید، زحمت بکشید برای آن نداشته هایتان را پیدا کنید. پس هر چه بگردی یک نداشته هایی دارید که این نداشته ها شما را به رنج و زحمت می اندازد. در امور مادی هم همین طور است هر چه از این دنیا داشته باشید در اوج عزت و مال و ثروت باشید، یک مملکتی را داشته باشید، نه همه ممالک دنیا را هم می شود داشته باشید، باز هم می گردید جای دیگری هست. انسان یقف و حدی ندارد. خواست های انسان مرزی ندارد. لذا همواره طبق این شوقی که به مرتبه بالاتر از امور مادی و دنیوی و معنوی و الهی دارد و همین شوقی که به آینده دارد رنج ها و مشقت ها را تحمل می کند. درد این ها چیست؟ این درد ها و رنج ها چیست؟ چون چاره ای برای این درد ندارد. درد دارد. الان رجال ممالک اسلامی، همه امکانات را دارند بخصوص آن ها که در سطح بالاتری هستند اما خدا را نمی شناسند. اما باز هم می گردد. مثلا اگر یک دوره رئیس جمهور می شود، باز دوره دیگر. اگر تا آخر عمر هم بگویند رئیس جمهور باش، باز قبول دارد و می خواهد. انسان حدی ندارد، درد دارد. این درد دوا ندارد مگر به خدا پناه بردن. ملجأ خداست. ارتباط با خدا. اگر انسان خودش

را در پناه الهی قرار داد. حصن حصین انسان در تمام بلاها و گرفتاری ها و دردها و غم ها ، خدا شد، قطعاً محدود می شود، بلاها برایش آسان می شود، با آرامش زندگی می کند. هر چه دارد از خدا می داند و هر چه بخواهد از خدا می خواهد و خود را در حصن حصین الهی قرار می دهد. خدا مطلوب او می شود. دیگر مطلوب او دنیا و علم نیست. اگر علم هم می خواهد ، می خواهد از طریق علم به خدا برسد. هدف آن نیست طریق الی الله است. اگر انسان به مرکز رسید، به خدا رسید ، ملجأ و پناه او خدا شد، همه چیز دارد. امیرالمؤمنین علی -ع- کلماتی از زبور را ترجمه کرده -۲۵-۲۵ خط شاید بیشتر باشد- یک وقتی من همین جا خواندم. حالا می خواهم ۲-۳ خطش را اشاره کنم. مناسب است. آن ها را امیرالمؤمنین -ع- بصورت شعر درآورده است. اولش این است.

أنا المطلوب فاطلبنى تجدنى

انسان أنا المطلوب، تو دنبال هر چه بگردی اشباع نمی شوی. می دانی چرا؟ چون آنچه که تو دنبال آن می گردی خداست. همه طالب حقند. همه خداجو هستند. گمشده همه خداست. خدا را گم کردیم در بلا و درد و غم گرفتار شدیم. **فاطلبنى** تو مرا طلب کن. **تجدنى** مرا می یابی. اگر خدا را یافتی همه چیز را یافتی. اگر خدا را نیافتی هیچ چیز نیافتی. علم هم پیدا کنی به جایی نمی رسی. علم بی خدا علم نیست، جهل است.

فإن تطلب سواي لم تجدني سوائی یعنی چه؟ یعنی فقط علم را بخواهد. علم را بدون خدا بخواهد. کمالات را بدون خدا بخواهد، ریاست بدون خدا، دنیای بدون خدا **لم تجدني** خدا را نیافتی. تا آخر در بلایی. تا آخر در غم و غصه ای. می بینیم دیگر. تا آخر زندگی انسان با کجا این غم و غصه ها به آخر می رسد؟ آنجایی که **تجدنى** مرا بیابی. مطلوب باطنی و ذات و طینت تو. طلب می کند خدا را. گمشده ات خداست، دنبال چه می گردی.

أنا المقصود لا تقصد سواي مقصود منم، مقصودت را ای انسان گم کردی. مرا قصد نکن. چرا؟

کثیر الخیر فاطلبنی تجدنی همه خیر نزد من است. سعادت دنیا و آخرت پیش من است. کجا می روی

انسان؟ مرا می یابی. خدا را می یابی، همه چیز را می یابی. تمام خیرات را می یابی.

انا للعبد ارحم من اخیه من برای بنده ام از برادرش مهربانترم.

ومن ابویه فاطلبنی تجدنی حتی از پدر و مادرش هم من به عبدم نزدیکتر و مهربانترم.

پس این عبد باید من را طلب کند. دنبال من می گردد. راه را گم می کند. شیطان می خواهد که راه را گم کند. بجای این که انسان راه خدا را بگیرد و دنبال خدا برود، یحولُ بَیْنَ الانسان و بینَ الله. حائل می شود و نمی گذارد من به خدا برسم. در وادی این دنیا، سراب این دنیا، گرفتار این دنیا، زرق و برق این زندگی مادی دنیا، علمش برای دنیا می شود، عبادتش برای دنیا می شود. بندگی اش برای دنیا می شود. دنیایش هم که دیگر معلوم است، دنیاست دیگر. اینی که می گویم مالِ ماست، مالِ این لباس ماست. لباس را پوشیدم برای دنیا. امور معنویم برای دنیا. نه لله. نه برای خدا. می شود دنیا. **لم تجدنی** نمی یابد انسان .

لذا دوی همه این دردها پناه به خدا بردن است. **أَعُوذُ بِاللَّهِ** و این **أَعُوذُ** خود دلالت می کند بر فقر و ذلت و خواری انسان. **أَعُوذُ بِاللَّهِ**.

ببینید اگر یک کسی در یک بلایی، آتشی، درنده ای به او حمله کند، به جایی پناه می برد. چرا پناه می برد؟ اگر قدرت داشته باشد که پناه نمی برد. اگر بتواند از خودش دفاع کند که پناه نمی برد. معلوم است آن که پناه می برد خودش اقرار دارد که من در مقابل این بلا، این حیوان، این درد توان استقامت ندارم باید به کس دیگری پناه ببرم. از این جانی من باید به کس دیگر پناه ببرم، توان دفاع ندارم. این **أَعُوذُ** خودش از درون - توی اش - دلالت می کند که من بنده ضعیفم. خدایا من عبدم هستم **لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا**. عبدم. چیزی ندارم، قدرتی ندارم. هر چه دارم از توست. از خداست.

حالا در این بلاها و گرفتاری ها و اغوائت شیطانی ها و دشمن ها و امثال الذلک. نه این ها، گاهی نفس انسان شیطان میشود. خودِ نفس انسان.

در روایات دارد که خدایا اعدو از اعمال خود من. گاهی عمل من برای من بلاء است. گاهی ترک عملم برای من بلاء است. خدایا من پناه می برم به تو از آن اعمالی که من ترک می کنم، از آن اعمالی که بجا می آورم. گاهی اعمالی که ترک می کنم یا بجا می آورم برای من بلا می شود. به چه کسی باید پناه برد؟ انسان از خودش هم باید به خدا پناه ببرد. گاهی انسان به دست خودش برای خودش چاه می کند. اگر انسان خودش را در حصن و حفاظت خدا و پناه خدا قرار ندهد، انسان با دست خودش، خود را به بلا و جهنم می کشد. لذا خدا پناهگاه است. حالا ببینید، فرعون آمد حضرت موسی -ع- را تهدید کرد، چه جمله ای فرعون گفته است. **قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ.** - ۲۶/غافر -

قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى. معلوم است که از اطرافیان و اعوان و لشکریان فرعون منع کردند که او حضرت موسی -ع- را بکشد. قرآن نازل شد اینجا از قول حضرت موسی -ع-، فرمود وقتی که تهدید کرد، به اعوان و اطرافیان فرعون گفت **ذَرُونِي** مرا رها کنید. دفاع نکنید نکشم او را. مرا رها کنید. **أَقْتُلْ مُوسَى** خاتمه دهم. موسی را بکشم. **وَلْيَدْعُ رَبَّهُ.** برود خدای خودش را بخواند. **إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ** گفت من ی ترسم موسی دین شما را تبدیل کند-تغییر بدهد- گفت انا ربکم. حالا بتی و بت ها هم داشتند یا خودش. **أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ** یا این که موسی در زمین فساد کند، بگذارید من او را بکشم. حضرت موسی -ع- اینطور جواب داد. **وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.** - ۲۷/غافر -

وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي. من بنده ضعیفم اما ربّ دارم. مربی من حقّ است. خداست. ربّ العالمین است. ربّ عالم خداست. همه محتاج به حق هستند. همه باید در پناه خدا قرار گیرند و هر چه می خواهند از او بخواهند. ببینید **عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ** او گفت ربّ موسی. برود پیش خدای خودش. موسی -ع- گفت نه تنها ربّ من است، ربّ تو هم هست. بیچاره تو نمی فهمی. پناه می برم **بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ**. از چه کسی پناه می برم؟ **مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.** از هر متکبری که ایمان به قیامت و حساب نداشته باشد.

دوچیز را اینجا اشاره کرده است. یکی انسان های متکبر، انسان هایی که هیچ کسی را قبول ندارند. جامعه ای که کسی را قبول ندارند. ملّتی که کسی را قبول ندارند. فقط خودشان را قبول دارند. مثل این که دیگران انسان نیستند. انسانیت فقط برای خودشان است. فرعونى هستند. از این ها باید به چه کسی پناه برد؟ حضرت موسی -ع- فرمود من به ربّ خودم و ربّ شما پناه می برم. **مَنْ كُلُّ مُتَكَبِّرًا يَوْمَ بِيَوْمِ الْحِسَابِ**. ایمان به قیامت ندارند. حساب سرشان نمی شود. از این بلاها و امثال این ها باید به خدا پناه برد. اگر انسان بخواهد در این دنیا از همه بلاها و آفت ها و دشمنی دشمن های جنّی و انسی و هواهای نفسانی و امثال داخلی و خارجی از همه این ها محفوظ باشد و در واقع از همه بلاها و گرفتاری ها و غم ها نجات پیدا کند، خودش را در حصن حصین الهی قرار دهد. **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**-۲۸/رعد-

صلوات